



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

در مبحث امر به شیء، نهی از ضد خاص مهم‌ترین دلیل، طریق مقدمیت بود و استدلال مقدمیت این بود که بین ضدین، تمناع است و مقتضای تمناع، مانعیت هر کدام برای دیگری است و مقتضای مانعیت این است که عدم مانع، شرط و مقدمه برای دیگری می‌شود. پس رتبه‌های دو ضد متفاوت شد. وقتی که امری به ضد تعلق می‌گیرد به عدم ضد دیگر هم به عنوان این که مقدمه آن است، یک امری تعلق می‌گیرد. این اساس استدلال در طریق اول بود.

این استدلال که استدلال قدیمی کهن در باب ضد است با مناقشات زیادی مواجه شده است که تاکنون سه مناقشه بحث شده است. مناقشه اول از مرحوم نائینی بود. مناقشه دوم اشکال نقضی بود که بیان شد و مناقشه سوم، تقریب اول از کلام صاحب کفایه بود که بحث شد.

اشکال چهارم بر استدلال مقدمیت

مقدمه اول: تمناع ضدین یا نقیضین در عالم خارج

تقریب دومی از کلام صاحب کفایه است که در کلمات مرحوم آیت‌الله خوئی و حضرت امام آمده است. این تقریب از تقریب اول دقیق‌تر و مبتنی بر یک مقدمه فلسفی اساسی است و آن این است که ضدین یا نقیضین که تنافر دارند این تنافر و تعاند، اجتماع این دو را در تحقق و وجود در یک زمان واحد منع می‌کند. وقتی می‌گوییم نقیضین یا ضدین باهم تعاند و تنافر دارند، معنایش این است که در زمان واحد باهم جمع نمی‌شوند. این امر مورد اتفاق همه عقلای عالم است.

مقدمه دوم: تمناع ضدین یا نقیضین در مرتبه واحد

مطلبی که می‌توان به عنوان نکته اصلی افزود این است که اجتماع نقیضین یا اجتماع ضدین در رتبه واحد هم محال است؛ یعنی نقیضین یا ضدین نمی‌توانند در یک رتبه باهم جمع شوند و کاری به تحقق و وجود خارجی ندارند. اجتماع این‌ها را حتی در رتبه فرضی عقلی هم نمی‌توان پذیرفت. پس همان‌طور که منافرت و معاندت ضدین یا نقیضین، عدم جواز اجتماع در وجود و آن واحد را اقتضا می‌کند، همچنین اقتضای عدم اجتماع در رتبه واحد را هم می‌کند.

مثلاً بیاض که رتبه‌ای از مراتب وجود را دارد، ضدین یا نقیضین در آن رتبه نمی‌توانند باهم جمع شوند. در سلسله مراتب علت و معلول، یک رتبه معلول و یک رتبه علت وجود دارد. در رتبه علت دو نقیض در یک رتبه جمع



نمی‌شوند. این مطلب جدیدی است که در اینجا مطرح شده و بین اصولیین رواج پیدا کرده است. این کبری برای دلیل است.

صغری: در این مثال هم وجود بیاض در عالم نفس الامر و واقع، رتبه‌ای دارد. در یک رتبه‌ای از رتبه‌های عالم نفس الامر، در رتبه وجودی بیاض نمی‌تواند سواد و سیاهی باشد.

مقدمه سوم: نبودن سواد یعنی عدم سواد

وقتی در رتبه بیاض، سواد نمی‌تواند باشد، نمی‌توان گفت که در این رتبه نه سواد است و نه عدم سواد بلکه نبودن سواد به معنای عدم سواد است.

نتیجه مقدمات

در هر رتبه‌ای که بیاض است، باید عدم سواد هم در همان رتبه باشد؛ برای این که در این رتبه، سواد که نیست باید عدم السواد باشد و نمی‌شود در این رتبه، نه سواد باشد و نه عدم سواد. رفع نقیضین و جمع نقیضین در رتبه واحده معقول نیست.

این تقریر که دقیق‌تر است می‌گوید: در بحث وجود عینی، بیاض و سواد هر دو نمی‌توانند باشند، اما رتبه بیاض، وجود سواد نیست ولی نمی‌تواند نه سواد باشد و نه عدم سواد. در هر رتبه‌ای، یکی از نقیضین باید باشد و رفع نقیضین از مرتبه واحده جایز نیست؛ بنابراین چون رفع نقیضین از مرتبه واحده جایز نیست باید گفت: بیاض با عدم سواد در رتبه واحده هستند.

در تقریر اول بحث روی ضدین و نقیضین بود ولی در این تقریر، نقیضین مهم است.

جمع‌بندی اشکال چهارم بر استدلال مقدمیت

۱: اجتماع و ارتفاع نقیضین در عالم خارج در آن واحد نمی‌شود.

۲: اجتماع و ارتفاع نقیضین در مرتبه واحده هم نمی‌شود.

۳: در رتبه‌ای که بیاض است سواد نیست بلکه عدم سواد است. در اینجا بیاض و عدم سواد هم‌رتبه هستند و وقتی هم‌رتبه شدند دیگر نمی‌توان به مقدمیت قائل شد. استدلال تمناع و تعاند می‌گفت: عدم سواد، مقدمه وجود بیاض است ولی این استدلال می‌گوید: در رتبه بیاض، سواد نیست؛ پس عدم سواد باید باشد و عدم سواد، با بیاض هم‌رتبه می‌شوند. وقتی دو چیز در یک رتبه هستند نمی‌تواند یکی بر دیگری مقدمه باشد. لذا عدم سواد، مقدمیت ندارد.



پس در مرتبه وجود یک ضد، ضد دیگر نیست. وقتی وجود ضد نبود، عدم ضد باید در آن مرتبه باشد؛ چون ارتفاع و اجتماع نقیضین در مرتبه واحده نمی‌شود. در رتبه وجود بیاض، نمی‌شود بگوییم: سواد و عدم سواد جمع می‌شود. همچنین نمی‌توان گفت: سواد و عدم سواد رفع می‌شود. سواد که یقیناً نمی‌تواند بیاید چون ضدین هستند پس عدم سواد باید در همین رتبه باشد.

این استدلال فلسفی بر اساس این است که اجتماع و ارتفاع نقیضین از مرتبه هم جایز نیست. در مرتبه بیاض، اگر سواد نیست، باید عدم سواد باشد.

پاسخ اول به اشکال چهارم

آیت‌الله خوئی و حضرت امام بیانات و تقریباتی نسبت به این جواب دارند. آیت‌الله خوئی در کبری خدشه کرده‌اند و فرموده‌اند: اجتماع و ارتفاع نقیضین از مرتبه جایز است. آنچه عقل ما در استحاله اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین می‌فهمد این است که در وجود خارجی، چیزی نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد.

البته شرط زمان واحد و شروط ثمانیه‌ای که در منطق در بحث وحدت هست را باید داشته باشند و اصل این شروط هم به این برمی‌گردد که در عالم وجود و خارج، نقیضین نمی‌توانند هم باشند و هم نباشند؛ اما در رتبه‌های تحلیلی، در یک رتبه‌ای، اجتماع و مخصوصاً ارتفاع نقیضین مانعی ندارد.

شما می‌گویید: در رتبه وجود بیاض، یا باید سواد باشد و یا عدم سواد؛ ولی ما می‌گوییم: در این رتبه نه سواد است و نه عدم سواد. در عالم خارج این‌گونه نیست که وجود و عدم سواد درجایی جمع یا رفع شده باشد. بیاض نیز همانند سواد است. البته در رتبه بیاض می‌گوییم: در تحلیل عقلی نه سواد در این رتبه است و نه عدم سواد. بلکه عدم سواد مقدمه بیاض است و در رتبه بیاض، نه عدم سواد است و نه سواد.

مثال: «انسان حیوان ناطق است». در رتبه تعریفی و تحلیل ماهوی انسان، موضوعاتی مانند واجب‌الوجود، وجود ندارد. هیچ مانعی ندارد که بگوییم: در تعریف جنس و فصل انسان، وجود و عدم واجب، مأخوذ نیست. در مقام تحلیل رتبی انتزاعی در تعریف انسان، هیچ مفهومی وجوداً و عدماً در این ربطی ندارد.

بنابراین آیت‌الله خوئی می‌فرمایند: آنچه عقل ما به آن داوری می‌کند این است که در عالم واقع، بیاض و عدم بیاض در موضوع واحد و در آن واحد جمع نمی‌شود؛ اما در تحلیل رتبی، ارتفاع نقیضین مانعی ندارد. بعضی‌ها هم در این مسلک مشی کرده‌اند و رفع این‌ها را جایز دانسته‌اند.



پاسخ دوم به اشکال چهارم

پاسخ دقیق مرحوم امام مبتنی بر بحث منطقی است که تفاوت بین سالبه محصله و موجبه معدولة المحمول است. در منطق یک سلب تحصیلی داریم که می‌گوییم: «لیس زید بقائم» یعنی سلب روی این جمله آمده است؛ اما همین را در قالب موجبه معدولة می‌توان بازسازی کرد و بگوییم: «زید لا قائم».

نکته اصلی پاسخ مرحوم امام

فرمایش مرحوم امام مقدمات دیگری هم دارد که در استدلال خیلی دخیل نیست. نکته اصلی این است که یک سالبه محصله داریم مانند: «لیس زید بقائم» و یک موجبه معدولة المحمول داریم مانند: «زید لا قائم» که «لا قائم» مفهوم عدمی مفردی است که است که بر موضوع حمل شده است. موجبه سالبه المحمول داریم مانند: «زید لیس بقائم».

تفاوت سالبه محصله با موجبه معدولة المحمول

در اسفار بحث‌های پیچیده و مکاتبات مناظره‌ای بین مرحوم طباطبائی و مرحوم شیخ مهدی حائری هست که علامه می‌گویند: این جملات یکی هستند؛ اما مرحوم حائری می‌گویند: این‌ها باهم فرق دارند. ظاهر کلام ملاصدرا نیز همین است.

نکته‌ای که اینجا محل بحث است همان قضیه سالبه و موجبه معدولة المحمول است. این دو باهم فرق دارند؛ وقتی می‌گوییم: «لیس زید بقائم» قائمیت را از زید برمی‌داریم؛ ولی وقتی می‌گوییم: «زید لا قائم» به زید در رتبه‌اش لا قائم را نسبت می‌دهیم. در «لیس زید بقائم» چیزی را به زید نسبت نمی‌دهیم و حملی انجام نمی‌شود.

ثمره بحث منطقی

«لیس زید بقائم» را درجایی که زیدی در عالم نیست می‌توان گفت و سالبه به انتفاء موضوع می‌شود؛ ولی «زید لا قائم» را درجایی می‌توان گفت که زیدی در عالم باشد و در اینجا سالبه به انتفاء موضوع نیست. فرق مهم‌تر این است که در اولی، عدم قیام را در مرتبه‌ای اثبات نمی‌کند و قیام را برمی‌دارد ولی در دومی، عدم قیام را در رتبه‌ای اثبات می‌کند.



وجه استدلال مرحوم امام

مرحوم امام می‌فرمایند: در رتبه بیاض پس از تحقق آن، عقل می‌گوید که این سواد نیست؛ اما به این معنا نیست که عدم سواد است؛ بنابراین بیاض، عدم سواد نیست بلکه «لایوجد فی هذه الرتبة سواد» است ولو این که ارتفاع نقیضین از مرتبه جایز نباشد. سواد در این مرتبه به نحو سلب تحصیلی نیست.

شما دنبال موجه معدولة المحمول هستید؛ یعنی می‌خواهید بگویید: لاسواد در رتبه بیاض است درحالی که اقتضای ارتفاع نقیضین این است که در این مرتبه لایوجد سواد. در اینجا تحقق بیاض، سواد را از این مرحله فقط سلب می‌کند و سلب این مرحله به نحو سلب تحصیلی، غیر از اثبات عدم سواد به نحو موجه معدولة در این مرتبه است.

نفی مقتضای عدم جواز ارتفاع نقیضین این است که قضیه، موجه معدولة نیست بلکه سالبه محصله است: «لیس البیاض بسواد» اما شما می‌خواهید بگویید: «البیاض لاسواد». نفی وجود چیزی اقتضا نمی‌کند که عدمش به عنوان معدولة در این رتبه باشد. بین این دو خلط شده است.

فرق نظر آیت‌الله خوئی با نظر مرحوم امام

مغالطه بین سالبه محصله و موجه معدولة المحمول زیاد است ازجمله در اینجا که مستدل مغالطه کرده است. آیت‌الله خوئی در کبری اشکال کردند و فرمودند: ارتفاع نقیضین در رتبه، استحاله ندارد؛ اما مرحوم امام می‌فرمایند: در رتبه، ارتفاع نقیضین محال است ولی نقیض وجود سواد، سالبه محصله است، درحالی که مطلوب شما، موجه معدولة المحمول است.

بنابراین بین این دو خلط شده است و گفتید: چون ارتفاع نقیضین جایز نیست پس در رتبه، بیاض لاسواد است و عدم السواد، مقدم نیست، بلکه هم‌رتبه است درحالی که سالبه محصله اقتضای این را ندارد. در رتبه فقط این است که «لایوجد سواد» اما این که عدم سواد در این رتبه است این اقتضا را ندارد.

خلاصه پاسخ اول و دوم به اشکال چهارم

آیت‌الله خوئی می‌فرماید: کبری که استحاله ارتفاع نقیضین از رتبه باشد را قبول نداریم. نقیضین در عالم وجود با آن هشت شرط جمع نمی‌شود ولی در رتبه، ارتفاع نقیضین مانعی ندارد.



مرحوم امام گویا این را پذیرفته‌اند که در آن مرتبه نمی‌شود نقیضین مرتفع شود؛ اما می‌فرمایند: نقیض وجود سواد «لایوجد سواد» به نحو سالبه محصله است درحالی‌که مطلوب شما این است که عدم سواد در اینجا به نحو موجبه معدولته المحمول است.